

تأثیر طلاق و اعتیاد والدین بر ارتکاب جرائم توسط فرزندان

مهناز هواسی^۱

سپیده احمدی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱ تاریخ چاپ: ۱۴۰۵/۰۳/۲۸

چکیده

طلاق و اعتیاد والدین، دو پدیده آسیب‌زای خانوادگی، به عنوان عوامل خطر کلیدی در سوق دادن فرزندان به سمت کجروی و ارتکاب جرم شناخته می‌شوند. این پژوهش با رویکردی بین‌رشته‌ای (حقوقی، جرم‌شناختی و روان‌شناختی-اجتماعی)، به بررسی مکانیسم‌های تأثیرگذاری این عوامل، اعم از کاهش نظارت والدینی، برهم‌خوردن دلبستگی ایمن، مدل‌گیری رفتاری منفی، تجربه آسیب‌های کودکی و محرومیت اقتصادی می‌پردازد. شواهد تجربی فراوان داخلی و بین‌المللی، رابطه معنادار مثبت این متغیرها با بزهکاری فرزندان را تأیید می‌کنند. در عرصه حقوقی، قوانین ایران به ویژه «قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹» و «قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱»، با شناسایی این شرایط به عنوان «وضعیت مخاطره‌آمیز»، چارچوبی برای مداخله حمایتی و قضایی فراهم آورده‌اند. این مقاله با تحلیل مفاهیم، ارائه مطالعه تطبیقی با نظام‌های حقوقی دیگر و واکاوی دقیق مواد قانونی، در نهایت پیشنهادهایی را برای تقویت سیاست‌گذاری پیشگیرانه و اصلاح قوانین فعلی ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی

طلاق، اعتیاد والدین، بزهکاری اطفال، حمایت از کودکان، وضعیت مخاطره‌آمیز، قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، مطالعه تطبیقی.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام، ایران.

مقدمه

خانواده، به عنوان نهاد بنیادین و نخستین کانون جامعه‌پذیری، نقشی حیاتی در انتقال ارزش‌ها، هنجارها، مهارت‌های زندگی و کنترل اجتماعی غیررسمی به نسل بعد ایفا می‌کند (هیرشی، ۱۹۶۹). این نهاد، سپری محافظ در برابر بسیاری از عوامل خطر بیرونی و بستری برای شکل‌گیری شخصیت، هویت و تاب‌آوری روانی-اجتماعی فرزندان است. هرگونه اختلال جدی در ساختار، کارکرد یا جو عاطفی خانواده، می‌تواند این سپر محافظتی را تضعیف کرده و مسیر رشد فرزندان را به سمت ناسازگاری، کجروی و در نهایت، ارتکاب رفتارهای مجرمانه سوق دهد (سمپسون و لاثوب، ۱۹۹۳). در میان طیف وسیعی از عوامل مخرب خانوادگی، دو پدیده «طلاق» و «اعتیاد والدین» به دلیل شیوع، عمق تأثیر و پیامدهای طولانی‌مدتشان، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات علوم جرم‌شناسی، روان‌شناسی و حقوق دارند.

طلاق، صرفاً به معنای انحلال قرارداد ازدواج نیست، بلکه یک فرآیند استرس‌زای پیچیده اجتماعی و روانی است که معمولاً با دوره‌ای طولانی از تعارضات زناشویی، بی‌ثباتی و آشفتگی عاطفی پیش می‌رود و با پیامدهای پس از جدایی مانند تغییر در الگوی سرپرستی، اغلب کاهش منابع اقتصادی، تغییر محل زندگی و مواجهه فرزندان با شبکه‌های جدید روابط والدینی ادامه می‌یابد (آماتو، ۲۰۰۰). از سوی دیگر، اعتیاد والدین، به ویژه به مواد مخدر و روان‌گردان‌ها، نوعی آسیب مزمن و ناتوان‌کننده است که کارکردهای شناختی، عاطفی، اقتصادی و مسئولیت‌پذیری والد را به شدت مختل می‌کند. این پدیده، خانواده را در گردابی از بی‌ثباتی، غفلت، خشونت خانگی و محرومیت فرو می‌برد و محیطی را خلق می‌کند که در آن، نیازهای اساسی رشد ایمن کودک نادیده گرفته می‌شود (کاندل و همکاران، ۱۹۹۸).

از منظر نظریات جرم‌شناختی، این دو پدیده را می‌توان از زوایای مختلفی تحلیل کرد. نظریه کنترل اجتماعی هیرشی (هیرشی، ۱۹۶۹) بر این اصل استوار است که پیوند فرد با جامعه (از طریق پیوند با والدین، مدرسه و همسالان پرواجتماعی) مانع اصلی از ارتکاب جرم است. طلاق و اعتیاد والدین، به طور مستقیم «پیوند عاطفی» کودک با والدین را تضعیف می‌کنند، «تعهد» به اهداف متعارف را کاهش می‌دهند، «درگیری» در فعالیت‌های سازنده را محدود کرده و «باور» به هنجارهای اجتماعی را مخدوش می‌سازند. نظریه یادگیری اجتماعی آکرز (آکرز، ۱۹۹۸) نیز تأکید دارد که رفتار مجرمانه از طریق فرآیندهای تقلید، تقویت و تعریف‌های مساعد از رفتارهای انحرافی آموخته می‌شود. فرزندان در خانواده‌های متلاشی یا درگیر اعتیاد، به‌وضوح شاهد الگوهای رفتاری پرخاشگرانه، دور زدن قانون (برای تهیه مواد)، بی‌مسئولیتی و مدیریت ناسالم تعارض هستند و این الگوها را درونی می‌کنند. افزون بر این، نظریه فشار عمومی اگنیو (اگنیو، ۱۹۹۲)، ریشه بزهکاری را در تجربه فشارهای منفی (مانند از دست دادن محرک‌های مثبت یا مواجهه با محرک‌های منفی) و ناتوانی در دستیابی به اهداف ارزشمند از طرق مشروع می‌داند. طلاق، همراه با از دست دادن حضانت دائمی یک والد، تغییر مدرسه یا محل زندگی و کاهش استانداردهای زندگی و اعتیاد والدین، همراه با غفلت، سوءاستفاده و فضای پرهراس خانه، نمونه‌های بارزی از فشارهای مزمن و شدید هستند که می‌توانند به خشم، ناامیدی و در نهایت، رفتارهای انحرافی به عنوان راهبردی برای گریز یا انتقام منجر شوند.

در بستر اجتماعی ایران، بررسی این موضوع از فوریت خاصی برخوردار است. آمارهای رسمی نشان از روند صعودی نرخ طلاق در دهه‌های اخیر دارد (سازمان ثبت احوال کشور، ۱۴۰۲). از سوی دیگر، با وجود تلاش‌های گسترده برای مبارزه با مواد مخدر، شیوع سوءمصرف مواد و تنوع مواد مصرفی، کماکان به عنوان یک چالش عمده اجتماعی و امنیتی مطرح است (ستاد مبارزه با مواد مخدر، ۱۴۰۱). تلفیق این دو شاخص، حاکی از آن است که جمعیت قابل توجهی از

کودکان و نوجوانان ایرانی در محیط‌های خانوادگی پرخطر و نابسامان رشد می‌کنند. پیامدهای این شرایط تنها محدود به فرد نیست، بلکه هزینه‌های سنگینی را بر نظام قضایی، انتظامی، بهداشتی و رفاه اجتماعی جامعه تحمیل می‌کند؛ بنابراین، واکاوی علمی و همه‌جانبه این مسئله، نه تنها یک ضرورت آکادمیک، بلکه یک نیاز مبرم برای سیاست‌گذاری اجتماعی و حقوقی مؤثر است.

این مقاله بر آن است تا با رویکردی بین‌رشته‌ای، تصویری جامع از ابعاد مختلف این موضوع ترسیم کند. در گام اول، به مفهوم‌شناسی دقیق اصطلاحات کلیدی و مکانیسم‌های روان‌شناختی-اجتماعی مؤثر خواهیم پرداخت. سپس، با استناد به شواهد تجربی داخلی و بین‌المللی، رابطه علی یا همبستگی این متغیرها با بزهکاری را بررسی می‌کنیم. در بخش حقوقی، به تحلیل نظام‌مند قوانین مرتبط ایران، به ویژه قانون نوین حمایت از اطفال و نوجوانان (۱۳۹۹) و نیز اشاره‌ای تطبیقی به دیگر نظام‌های حقوقی خواهیم پرداخت. در نهایت، با جمع‌بندی یافته‌ها، راهکارهای عملیاتی و اصلاحی برای توقف چرخه بین‌نسلی آسیب ارائه می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی

در این پژوهش، درک دقیق و مشترک از مفاهیم کلیدی، سنگ بنای تحلیل‌های بعدی قرار می‌گیرد. لذا، تعاریف عملیاتی زیر ارائه می‌شود:

طلاق: در این پژوهش، طلاق صرفاً به عنوان یک رخداد حقوقی (صدور گواهی قطعی طلاق) در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به عنوان یک «فرآیند روانی-اجتماعی پیچیده و استرس‌زا» تعریف می‌گردد. این فرآیند معمولاً با یک دوره پیشاتحکیمی (پیش از طلاق) مملو از «تعارضات زناشویی مزمن»، تنش، بی‌ثباتی عاطفی و گاه خشونت خانگی آغاز می‌شود و با مرحله پساتحکیمی (پس از طلاق) که همراه با تغییرات ساختاری عمیق مانند «تغییر الگوی سرپرستی و حضانت»، جدایی فیزیکی از یکی از والدین، اغلب «کاهش منابع اقتصادی» خانواده، جابجایی محل سکونت و مواجهه کودک با چالش‌های هویتی و عاطفی ناشی از بازتعریف روابط خانوادگی است، ادامه می‌یابد (آماتو، ۲۰۰۰)؛ بنابراین، تأثیر آن محدود به لحظه قانونی جدایی نیست و تمامی این مراحل را در بر می‌گیرد.

اعتیاد والدین: این مفهوم اشاره به «وابستگی مرضی و مزمن» یکی یا هر دو والد به موادی دارد که کارکردهای طبیعی روانی، جسمانی و اجتماعی را مختل می‌کنند. این مواد عمدتاً شامل «مواد مخدر» (مانند تریاک، هروئین، شیشه)، «مواد روان‌گردان»، «الکل» و همچنین اعتیادهای رفتاری مانند «قمار بیمارگونه» می‌شود. نقطه تمرکز این تعریف، تأثیر این وابستگی بر «وظایف والدگری» است. اعتیاد منجر به «اختلال جدی در قضاوت»، «بی‌ثباتی هیجانی»، «غفلت از نیازهای اساسی کودک» (غذایی، عاطفی، آموزشی، بهداشتی)، «تخریب ثبات اقتصادی خانواده» (به دلیل هزینه مواد یا از دست دادن شغل) و ایجاد «محیطی هراس‌آور و غیرقابل پیش‌بینی» در خانه می‌گردد (کاندل و همکاران، ۱۹۹۸). در این پژوهش، اعتیاد والدین به معنای قرار گرفتن کودک در معرض مستقیم این شرایط مخرب است.

وضعیت مخاطره‌آمیز برای طفل/نوجوان: این یک مفهوم «حقوقی-اجتماعی» کلیدی در نظام حمایتی جدید ایران است. بر اساس ماده ۳ «قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹»، وضعیت مخاطره‌آمیز به شرایطی اطلاق می‌شود که «سلامت جسمانی، روانی، اخلاقی یا اجتماعی» طفل یا نوجوان را به طور جدی در معرض خطر قرار دهد. این تعریف عامدانه گسترده است تا طیف وسیعی از آسیب‌ها را پوشش دهد. در چارچوب این پژوهش، «طلاق توأم با تعارضات شدید و مداوم بین والدین» (که باعث ایجاد استرس سمی برای کودک می‌شود) و «اعتیاد زیان‌بار یکی از

والدین یا سرپرست» که محیط زندگی را ناامن می‌کند، از مصادیق بارز و آشکال عینی وضعیت مخاطره‌آمیز محسوب می‌شوند. شناسایی این وضعیت، مجوز قانونی برای مداخله نهادهای حمایتی (مانند بهزیستی و قوه قضائیه) را صادر می‌نماید.

بزهکاری اطفال و نوجوانان: در این تحقیق، بزهکاری به معنای «ارتکاب عملی است که توسط قوانین موضوعه ایران برای افراد زیر سن قانونی (۱۸ سال تمام) جرم انگاری شده باشد». این اعمال می‌توانند در یک طیف گسترده قرار گیرند، از جرائم «مال‌محور و معیشتی» مانند سرقت تا جرائم «خشونت‌آمیز» مانند ضرب و جرح عمدی، نزاع دسته جمعی و حتی قتل و نیز جرائم مرتبط با «مصرف و توزیع مواد مخدر». تمایز مهم در رویکرد جدید حقوقی ایران (بر اساس قانون ۱۳۹۹) این است که برای اطفال و نوجوانان در معرض خطر یا مرتکب جرم، اولویت با «رویکردهای اصلاحی، تربیتی و بازاجتماعی‌سازی» است تا مجازات‌های صرفاً سزاگرایانه؛ بنابراین، تمرکز این پژوهش تنها بر عامل وقوع جرم نیست، بلکه بر «فرآیندهایی است که این کودکان را در مسیر آسیب و سپس کجروی قرار می‌دهد».

۴. چارچوب نظری: تحلیل جرم‌شناختی و روان‌شناختی تأثیر طلاق و اعتیاد والدین

برای تبیین علمی چگونگی تأثیر طلاق و اعتیاد والدین بر گرایش فرزندان به بزهکاری، باید به سراغ نظریه‌های بنیادین در حوزه‌های جرم‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی رفت. این نظریه‌ها نه تنها رابطه علی را توضیح می‌دهند، بلکه مکانیسم‌های دقیق و مسیرهای تأثیر را آشکار می‌سازند.

۴-۱. دیدگاه جرم‌شناختی

نظریه کنترل اجتماعی هیرشی (۱۹۶۹): این نظریه فرض را بر این می‌گذارد که میل به کجروی در همه افراد ذاتی است و آنچه مانع آن می‌شود، قدرت «پیوندهای اجتماعی» است. هیرشی چهار عنصر برای این پیوند قائل است: (۱) دلبستگی؛ احساس محبت و تعلق به دیگران (به ویژه والدین). (۲) تعهد: سرمایه‌گذاری در آینده متعارف (مانند تحصیل). (۳) درگیری: مشغول بودن به فعالیت‌های سازنده. (۴) باور: اعتقاد به هنجارهای مسلط جامعه.

کاربست در موضوع تحقیق: طلاق و اعتیاد، هر چهار عنصر را به شدت تضعیف می‌کنند. دلبستگی کودک به والدین در اثر غیبت فیزیکی یا عاطفی والد (پس از طلاق) یا به دلیل رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی و خودمحورانه والد معتاد، آسیب جدی می‌بیند. تعهد به اهداف آینده (مانند ادامه تحصیل) با بی‌ثباتی محیط زندگی و فقر اقتصادی کمرنگ می‌شود. درگیری در فعالیت‌های فوق‌برنامه یا نظارت‌شده به دلیل فقدان حمایت مالی یا نظارت والدین کاهش یافته و زمان آزاد برای معاشرت با همسالان ناباب افزایش می‌یابد. در نهایت، مشاهده نقض مکرر هنجارها توسط والدین (درگیری با قانون، مصرف مواد، دروغ‌گویی)، باور کودک به آن هنجارها را سست می‌کند.

نظریه یادگیری اجتماعی آکرز (۱۹۹۸): این نظریه که بر پایه کار ساترلند است، معتقد است رفتار مجرمانه مانند هر رفتار دیگری، از طریق فرآیندهای یادگیری اکتساب می‌شود. مکانیسم‌های اصلی آن عبارتند از: تقلید (از الگوهای مهم زندگی)، تقویت افتراقی (یادگیری تعاریف مساعد یا نامساعد نسبت به یک رفتار) و پاداش‌ها و تنبیه‌های افتراقی.

کاربست در موضوع تحقیق: خانواده نخستین و مهم‌ترین «گروه نخستین» برای یادگیری است. در خانواده‌های درگیر طلاق تعارض‌آمیز یا اعتیاد، کودک می‌آموزد که خشونت یا پرخاشگری کلامی روشی قابل قبول برای حل مسئله است (تقلید). او تعاریف مساعدی نسبت به مصرف مواد (به عنوان راهی برای فرار از مشکلات) یا دور زدن قانون (برای تأمین هزینه مواد یا زندگی) می‌آموزد (تکیه بر تعاریف مساعد). همچنین، ممکن است رفتارهای پرخاشگرانه یا بزهکارانه او

در محیط خانواده نادیده گرفته شود یا حتی به عنوان «قدرتمندی» تلقی گردد، در حالی که رفتارهای پرواجتماعی پاداش نیابد (تقویت افتراقی).

نظریه فشار عمومی اگنیو (۱۹۹۲): اگنیو با گسترش نظریه مرتن، استدلال می‌کند که بزهکاری ناشی از تجربه «فشار» یا «رنج» است. این فشار می‌تواند به سه شکل اصلی باشد: ۱) ناتوانی در دستیابی به اهداف مثبت (مانند موفقیت مالی)، ۲) حذف محرک‌های مثبت (مانند از دست دادن یک والد پس از طلاق)، ۳) مواجهه با محرک‌های منفی (مانند خشونت یا سوءاستفاده).

کاربست در موضوع تحقیق: طلاق و اعتیاد، هر سه نوع فشار را به طور همزمان ایجاد می‌کنند. کودک با فقر اقتصادی (ناتوانی در دستیابی به استانداردهای زندگی همسالان)، از دست دادن مراقبت و حضور ثابت یک والد (حذف یک محرک مثبت کلیدی) و زندگی در محیطی پر از تنش، غفلت و احتمالاً سوءاستفاده (محرک منفی مداوم) مواجه می‌شود. این فشارهای مزمن می‌توانند به احساسات منفی شدیدی مانند خشم، درماندگی و بی‌عدالتی بینجامند که فرد برای تسکین یا انتقام از آنها، ممکن است به رفتارهای بزهکارانه روی آورد.

۴-۲. دیدگاه روان‌شناختی و روان‌شناسی تحولی

نظریه دلبستگی بالبی (۱۹۶۹): بر اساس این نظریه، کیفیت «دلبستگی» بین کودک و مراقب اولیه (معمولاً مادر)، نقشه روابط آینده او را ترسیم می‌کند. دلبستگی ایمن که از پاسخگو بودن و در دسترس بودن مراقب نشأت می‌گیرد، پایه‌ای برای کشف جهان، تنظیم هیجان و شکل‌گیری حس اعتماد است.

کاربست در موضوع تحقیق: در خانواده‌های آشفته، والدین یا به دلیل اشتغال به تعارضات زناشویی و طلاق، یا به دلیل مسمومیت، نشنگی یا اشتغال ذهنی به مواد، «از نظر عاطفی در دسترس نیستند» یا «پاسخگوی نیازهای کودک به صورت ثابت و قابل پیش‌بینی نیستند». این امر منجر به شکل‌گیری «دلبستگی ناایمن» (اجتنابی، دوسوگرا یا آشفته) می‌شود. کودکان با دلبستگی ناایمن، در مدیریت خشم، همدلی و ایجاد روابط سالم با همسالان و مراجع قدرت مشکل دارند که این ویژگی‌ها آنها را مستعد درگیری در رفتارهای ضداجتماعی می‌کند.

نظریه زیست‌روان‌اجتماعی: این دیدگاه یکپارچه‌نگر تأکید دارد که تجربیات اولیه نامطلوب، تأثیری عمیق بر تکامل سیستم عصبی، به ویژه محور هیپوتالاموس-هیپوفیز-آدرنال (محور استرس) و مدارهای مرتبط با تنظیم هیجان و کنترل تکانه در مغز می‌گذارد.

کاربست در موضوع تحقیق: مواجهه مداوم با استرس سمی ناشی از محیط خانوادگی ناامن، می‌تواند منجر به «ترشح مزمن کورتیزول» شود. این امر می‌تواند به ساختارهای مغزی مانند «پری‌فرونتال کورتکس» (مسئول تصمیم‌گیری، کنترل تکانه و قضاوت اخلاقی) و «آمیگدالا» (مرکز پردازش ترس و هیجان) آسیب بزند. در نتیجه، این کودکان ممکن است از نظر عصب‌زیستی، آستانه تحمل پایین‌تری برای ناکامی داشته باشند، در پیش‌بینی عواقب بلندمدت رفتارهای خود ناتوان باشند و واکنش‌های هیجانی افراطی نشان دهند؛ مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که خطر بزهکاری را به شدت افزایش می‌دهد.

۵. یافته‌های پژوهشی: شواهد تجربی از ارتباط طلاق و اعتیاد والدین با بزهکاری فرزندان

تأیید رابطه نظری میان این متغیرها، نیازمند پشتوانه‌ای قوی از شواهد تجربی است. مرور پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی، تصویری روشن و نگران‌کننده از این همبستگی ارائه می‌دهد.

۵-۱. شواهد بین‌المللی

مطالعات کلان و متا-آنالیزها: مرور سیستماتیک‌ها که روشمندترین شواهد را ارائه می‌دهند، رابطه‌ای پایدار را نشان می‌دهند. آماتو (۲۰۰۱) در یک مرور جامع که نتایج ده‌ها مطالعه را ترکیب کرد، گزارش نمود که کودکان والدین مطلقه، به طور متوسط در مقایسه با کودکان خانواده‌های intact (دودرست)، با «اندازه اثر کوچک تا متوسط» (در حدود ۰٫۳۳، انحراف معیار برای مشکلات رفتاری)، مشکلات بیشتری از جمله بزهکاری نشان می‌دهند و حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد بیشتر در معرض خطر هستند. این تفاوت در مشکلات «برونی‌سازی‌شده» (مانند پرخاشگری، تخلف) آشکارتر از مشکلات درونی‌سازی‌شده (مانند افسردگی) است.

مطالعات طولی و کنترل‌شده: پژوهش‌های پیگیرانه طولی، قدرت تبیین را افزایش می‌دهند. مطالعه معروف دونوفریو و همکاران (۲۰۰۷) که از داده‌های کودکان دوقلو استفاده کرد، نشان داد که رابطه بین طلاق والدین و مشکلات رفتاری فرزندان حتی پس از «کنترل عوامل ژنتیکی و محیطی مشترک» (مانند سابقه روان‌پزشکی والدین که هم بر طلاق و هم بر مشکلات کودک تأثیر می‌گذارد) همچنان معنادار باقی می‌ماند. این یافته از وجود یک «تأثیر علی محیطی منحصربه‌فرد» برای خود رویداد طلاق و شرایط پیرامون آن حمایت می‌کند.

پژوهش‌های مربوط به اعتیاد والدین: مطالعات فراوانی نشان می‌دهند که فرزندان والدین معتاد، در مقایسه با همتایان خود، «خطر ابتلای بالاتری به اختلالات مصرف مواد»، «سن شروع پایین‌تری برای مصرف» و «نرخ بالاتری از رفتارهای ضداجتماعی و بزهکاری» دارند (هوسونگ و همکاران، ۲۰۱۰). این کودکان نه تنها از نظر ژنتیکی ممکن است مستعدتر باشند، بلکه در معرض «الگودهی مستقیم»، «در دسترس بودن مواد در خانه» و «فشار همسالان در شبکه‌های اجتماعی خاص» قرار می‌گیرند.

۵-۲. شواهد داخلی (ایرانی)

پژوهش‌های انجام‌شده در بافت اجتماعی ایران نیز به شدت از این ارتباط حمایت می‌کنند و ابعاد خاصی از آن را در فرهنگ ایرانی برجسته می‌سازند.

مطالعات مربوط به کانون‌های اصلاح و تربیت: این پژوهش‌ها که روی جمعیت در معرض خطر شدید انجام می‌شوند، رابطه را به وضوح نشان می‌دهند. برای مثال، سلطانی و همکاران (۱۳۹۴) در مطالعه‌ای بر روی ۱۰۰ کودک و نوجوان مرتکب جرم در یکی از کانون‌های اصلاح و تربیت، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و آزمون خی‌دو دریافتند که «سابقه طلاق والدین» و «اعتیاد یکی از والدین» در بین این نوجوانان شایع است و رابطه معنادار آماری بین این عوامل و ارتکاب جرائمی مانند سرقت، فرار از منزل و خشونت وجود دارد.

مطالعات میدانی و پیمایشی: پژوهش‌هایی با نمونه‌های گسترده‌تر نیز نتایج مشابهی گزارش کرده‌اند. قربانی (۱۳۹۵) در تحقیقی کیفی تأکید کرد که اعتیاد والدین نه تنها به دلیل بی‌ثباتی که ایجاد می‌کند، بلکه به دلیل «ایجاد حس شرم و انزوای اجتماعی» در فرزندان و «محرومیت از سرمایه اجتماعی»، آنان را به سمت گروه‌های همسال منحرف و رفتارهای بزهکارانه سوق می‌دهد.

مطالعات روان‌شناختی: برخی پژوهش‌ها بر پیامدهای روان‌شناختی این عوامل تمرکز دارند. جلیلی‌راد و علی‌آبادی (۱۳۹۳) نشان دادند که نوجوانان طلاق، «رضایت از زندگی پایین‌تر»، «سطح پایین‌تر هویت یابی موفق» و «گرایش بیشتر

به رفتارهای انحرافی» را گزارش می‌کنند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که طلاق می‌تواند فرآیندهای تحولی سالم شکل‌گیری هویت را مختل کند که خود یک عامل محافظت‌کننده در برابر بزهکاری است. تأثیر ترکیبی: نکته حائز اهمیت در بسیاری از مطالعات داخلی، اشاره به «اثر تشدیدکننده و تعاملی» این دو عامل است. در خانواده‌هایی که هم طلاق رخ داده و هم یکی از والدین (معمولاً پدر) معتاد است، محیط به حدی مخرب می‌شود که فرزندان در معرض شدیدترین ریسک‌ها برای انواع جرائم، ترک تحصیل و بی‌خانمانی قرار می‌گیرند (قربانی، ۱۳۹۵؛ یافته‌های ضمنی در پژوهش سلطانی و همکاران، ۱۳۹۴).

۴. تحلیل حقوقی در نظام ایران و مطالعه تطبیقی

۳-۱. چارچوب حقوقی ایران

قانونگذار ایران در سال‌های اخیر، با تصویب قوانین جدید، گام‌های مهمی در جهت شناسایی و مداخله در شرایط مخاطره‌آمیز کودکان برداشته است. محور این تحولات، «قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹» است که رویکردی نوین و حمایت‌محور را جایگزین سیاست‌های صرفاً کیفری گذشته کرده است.

• شناسایی وضعیت مخاطره‌آمیز: این قانون در ماده ۳ خود، فهرستی از مصادیق «وضعیت مخاطره‌آمیز» را ارائه می‌دهد که دو مورد از بارزترین آن‌ها، «طلاق» (در قالب بی‌توجهی به تکالیف قانونی نسبت به طفل) و «اعتیاد زیان‌آور والدین، سرپرست یا سایر اعضای خانواده» است. این شناسایی رسمی، پلی برای مداخله سازمان‌های حمایتی مانند «سازمان بهزیستی کشور» و «قوه قضائیه» ایجاد می‌کند.

• نهادها و فرآیندهای مداخله: بر اساس مواد این قانون (به ویژه مواد ۵ تا ۱۰)، هر شخص یا مقام رسمی از وضعیت مخاطره‌آمیز مطلع شود، مکلف به گزارش آن به «پلیس اطفال و نوجوانان» یا «سازمان بهزیستی» است. سپس مددکاران اجتماعی وارد عمل شده، وضعیت کودک را بررسی و در صورت لزوم، «طرح حمایت اجتماعی-قضایی» تهیه می‌کنند. این طرح می‌تواند شامل خدمات مشاوره، درمان، مهارت‌آموزی به خانواده یا کودک باشد.

• اقدامات قضایی پیشرفته: در موارد شدید یا عدم همکاری خانواده، پرونده به «دادگاه اطفال و نوجوانان» ارجاع می‌شود. دادگاه بر اساس اصل «مصلحت عالی کودک» (که در ماده ۴ قانون بر آن تأکید شده و همسو با کنوانسیون حقوق کودک است) می‌تواند دستورات متنوعی صادر کند، از جمله:

○ الزام والدین به شرکت در دوره‌های آموزش فرزندپروری یا ترک اعتیاد.

○ سپردن کودک به بستگان صلاحیت‌دار یا خانواده جایگزین تحت نظارت بهزیستی.

○ صدور «قرار نگهداری موقت» در مراکز بهزیستی.

○ «سلب حق حضانت یا سرپرستی» به صورت موقت یا دائم (مواد ۱۱ و ۱۲).

• قوانین مکمل و مرتبط:

○ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱: ماده ۵۳ این قانون، «ترک انفاق» را جرم دانسته و برای آن مجازات حبس تعیین کرده است. از آنجا که طلاق یا اعتیاد اغلب منجر به عدم تأمین نیازهای کودک می‌شود، این ماده ابزار حقوقی مهمی در اختیار مادر یا قیم کودک قرار می‌دهد.

- قانون مبارزه با مواد مخدر: این قانون با پیش‌بینی «درمان اجباری» برای معتادان (ماده ۱۵)، می‌تواند به طور غیرمستقیم به نفع کودک عمل کند، چرا که درمان والد معتاد، نخستین گام برای تأمین محیطی امن برای کودک است.
- چالش‌های اجرایی: علیرغم پیشرفت‌های تقنینی، موانع اجرایی متعددی وجود دارد:
- کمبود شدید «مددکاران اجتماعی آموزش‌دیده و مجرب» در دستگاه قضایی و بهزیستی.
- نبود «مراکز تخصصی بازتوانی خانواده» به تعداد کافی در سراسر کشور.
- طولانی و پیچیده بودن فرآیندهای قضایی.
- ضعف در «سامانه نظارت و پیگیری» پس از صدور احکام (مانند نظارت بر چگونگی ملاقات والد معتاد با کودک).
- هماهنگی ناکافی بین نهادهای دخیل (قوه قضائیه، بهزیستی، نیروی انتظامی، وزارت بهداشت).

۲-۲. مطالعه تطبیقی اجمالی

- بررسی قوانین دیگر کشورها می‌تواند الهام‌بخش اصلاحات آینده باشد.
- نظام حقوقی انگلستان (کامن لا): محور اصلی، مفهوم «والدگری نامناسب یا غفلت» است که تفسیری بسیار گسترده دارد. حضور کودک در محیطی که والدین در آن مواد مصرف می‌کنند یا خشونت خانگی رخ می‌دهد، می‌تواند مصداق غفلت عاطفی شدید محسوب شود. «خدمات حمایت از کودک» اختیارات وسیعی برای تحقیق، ارائه خدمات حمایتی در منزل و در نهایت، درخواست «دستور مراقبت» یا «دستور نظارت» از دادگاه خانواده دارند. تصمیم‌گیری بر اساس «منافع عالی کودک» با در نظر گرفتن دیدگاه خود کودک (با توجه به سن و فهم) است.
- نظام حقوقی فرانسه (سیویل لا): در این نظام، «قاضی کودکان» نقش محوری ایفا می‌کند. این قاضی تخصصی، نه تنها به پرونده‌های کیفری اطفال، بلکه به پرونده‌های حمایتی نیز رسیدگی می‌کند. رویکرد غالب، «مداخله در محل با حفظ کودک در خانواده» است. قاضی می‌تواند با کمک «خدمات اجتماعی»، اقدامات آموزشی، نظارتی یا حمایت مالی را برای خانواده تجویز کند. جدا کردن کودک از خانواده تنها به عنوان «آخرین راه‌حل» و آن هم معمولاً به صورت موقت و با هدف بازگشت به خانواده انجام می‌شود.
- نقاط اشتراک کلیدی نظام‌های پیشرفته عبارتند از: (۱) اولویت مطلق منافع کودک، (۲) وجود «دادگاه تخصصی اطفال» با قضات آموزش‌دیده، (۳) نقش پررنگ «خدمات اجتماعی حرفه‌ای» در ارزیابی، نظارت و ارائه خدمات، (۴) تلاش برای مداخله زودهنگام و غیرقضایی و (۵) در نظر گرفتن «حقوق کودک برای شنیده شدن نظرش». نظام حقوقی ایران از لحاظ تقنینی به ویژه با قانون ۱۳۹۹، به این اصول نزدیک شده است، اما شکاف عمده در «زیرساخت‌های اجرایی و تخصیص منابع» نهفته است.

۶. نتیجه‌گیری و پیشنهاد های سیاستی

طلاق و اعتیاد والدین، به مثابه دو آسیب جدید ساختاری خانواده، فراتر از یک بحران فردی، به چالشی عمیق اجتماعی و یک «بحران در فرآیند بازتولید اجتماعی» تبدیل شده‌اند. این پدیده‌ها با ایجاد اختلال در بنیادی‌ترین و اولین نهاد جامعه‌پذیری، نه تنها رفاه و سلامت روانی یک نسل را تهدید می‌کنند، بلکه با ایجاد «چرخه‌ای بین‌نسلی از محرومیت، آسیب روانی و رفتارهای ضداجتماعی»، امنیت و انسجام اجتماعی آینده را نیز به مخاطره می‌اندازند. یافته‌های این

پژوهش به وضوح نشان می‌دهد که طلاق و اعتیاد، از طریق شبکه پیچیده‌ای از مکانیسم‌های نظارتی، هیجانی، شناختی، اقتصادی و عصب‌زیستی، مسیر رشد کودک را به سمت ناسازگاری و کجروی تغییر جهت می‌دهند.

در عرصه حقوقی ایران، به ویژه با تصویب «قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹»، گامی بلند و رو به جلو برداشته شده است. این قانون با شناسایی صریح طلاق و اعتیاد والدین به عنوان «وضعیت مخاطره‌آمیز» و ایجاد چارچوبی برای مداخله حمایتی-قضایی یکپارچه، ظرفیت‌های نظری مناسبی را برای مقابله با این چرخه ایجاد کرده است. با این حال، تجربه نخستین سال‌های اجرای این قانون و همچنین عملکرد قوانین پیشین (مانند قانون حمایت خانواده ۱۳۹۱) نشان می‌دهد که «شکاف عمیقی بین ظرفیت تقنینی و توان اجرایی» وجود دارد. تبدیل این متن قانونی به حمایتی عینی و مؤثر برای کودکان در معرض خطر، نیازمند اصلاحات ساختاری، تخصیص منابع هدفمند و تغییر نگرش در بدنه اجرایی کشور است. در نهایت، قانون به تنهایی نمی‌تواند ضامن نجات کودک باشد؛ بلکه قانونی موفق خواهد بود که توسط «سازهای قدرتمند از خدمات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی» پشتیبانی شود.

در راستای تبدیل تهدید به فرصت و عملیاتی‌سازی ظرفیت‌های قانونی، مجموعه‌ای از پیشنهادها سیاستی در سطوح مختلف ارائه می‌گردد:

۱. تقویت بنیادین رویکرد پیشگیرانه و مداخله زودهنگام

پیشگیری، مقرون‌به‌صرفه‌ترین و انسانی‌ترین راهبرد است.

مشاوره اجباری و تخصصی پیش از طلاق: الزام زوجین دارای فرزند به گذراندن «دوره‌های آموزشی اجباری چندجلسه‌ای» پیش از دریافت گواهی طلاق قطعی. این دوره‌ها نباید صرفاً فرمالیته باشد، بلکه باید بر «پیامدهای روانی طلاق بر کودکان در سنین مختلف»، «تدوین برنامه والدگری مشترک پس از طلاق» (با جزئیاتی چون نحوه ملاقات، مشارکت در هزینه‌ها، تصمیم‌گیری‌های مهم)، «آشنایی با خدمات حمایتی موجود» و «مهارت‌های کاهش تعارض» متمرکز باشد. دادگاه‌ها تنها با ارائه گواهی پایان این دوره‌ها، اقدام به صدور حکم قطعی نمایند.

غربالگری و حمایت از خانواده‌های در آستانه بحران: ایجاد «سامانه‌های شناسایی اولیه» در مدارس، پایگاه‌های بهداشت و محلات برای خانواده‌های تحت فشار شدید اقتصادی یا دارای تعارضات خانوادگی حاد. ارائه بسته‌های حمایتی «چندوجهی» شامل کمک‌های مشاوره روان‌شناختی رایگان، مددکاری اجتماعی، آموزش مهارت‌های زندگی و در موارد ضروری، کمک‌های معیشتی هدفمند، پیش از آنکه بحران به طلاق یا اعتیاد بینجامد.

آگاه‌سازی عمومی گسترده: اجرای کمپین‌های ملی رسانه‌ای با مشارکت چهره‌های تأثیرگذار برای تغییر نگرش جامعه نسبت به طلاق تعارض‌آمیز و اعتیاد به عنوان «امر خصوصی» و معرفی آن به عنوان «مسئله‌ای عمومی با تبعات سنگین اجتماعی». تأکید بر مسئولیت اجتماعی همسایگان، معلمان و بستگان در گزارش وضعیت کودکان در معرض خطر.

۲. ایجاد نظام یکپارچه حمایت از کودک و مداخله بین‌بخشی

پاسخ مؤثر به پیچیدگی مسئله، نیازمند هماهنگی تمام نهادهای ذی‌ربط است.

راه‌اندازی «پرونده الکترونیک واحد حمایتی کودک»: ایجاد یک سامانه یکپارچه ملی که امکان ثبت، رصد و پیگیری وضعیت کودکان در معرض خطر را برای کلیه دستگاه‌های مرتبط (قوه قضائیه، سازمان بهزیستی، وزارت آموزش و پرورش، وزارت بهداشت، نیروی انتظامی) فراهم کند. دسترسی سطح‌بندی‌شده به این پرونده، از موازیکاری جلوگیری کرده و تصویری کامل از کودک و خانواده را ارائه می‌دهد.

تأسیس «کارگروه‌های محلی حمایت از کودک» در سطح شهرستان‌ها: این کارگروه‌ها متشکل از نماینده دادگستری، بهزیستی، آموزش و پرورش، شهرداری و نیروی انتظامی، به صورت ماهانه تشکیل جلسه داده و با بررسی پرونده‌های پیچیده، «طرح‌های مداخله فردی» متناسب با هر کودک را طراحی و اجرا می‌کنند.

تعریف واضح خط‌مشی ارتباطی و ارجاع: تدوین دستورالعمل‌های شفاف درباره چگونگی گزارش وضعیت مخاطره‌آمیز توسط معلمان، پزشکان یا شهروندان عادی، مسیر ارجاع آن به نهاد مسئول (پلیس اطفال یا بهزیستی) و زمان‌بندی الزامی برای اقدام اولیه.

۳. توسعه کمی و کیفی خدمات حمایتی و جایگزین

برای کاهش آسیب، باید گزینه‌های عملی و مؤثر در دسترس باشد.

گسترش «مراکز تخصصی بازتوانی خانواده»: ایجاد و تجهیز مراکزی که به جای تمرکز صرف بر کودک، «کل خانواده را به عنوان واحد مداخله» در نظر می‌گیرند. این مراکز باید بتوانند خدمات زیر را به صورت همزمان ارائه دهند: درمان اعتیاد والد با برنامه‌های متنوع، مشاوره خانواده و زوج‌درمانی، آموزش مهارت‌های فرزندپروری، حمایت آموزشی از کودکان و حتی آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و اشتغال‌زایی برای والدین. هدف نهایی، حفظ خانواده در صورت امکان و بهبود کارکرد آن است.

نظام‌مندسازی برنامه «خانواده‌های امین (جایگزین)»: تبدیل این برنامه از حالت داوطلبانه محض به یک «نظام حرفه‌ای حمایت از کودک» با فرآیندهای دقیق گزینش، آموزش مستمر، نظارت مداوم و حمایت مالی و روان‌شناختی از خانواده‌های جایگزین. اولویت باید بر نگهداری توسط خویشاوندان صلاحیت‌دار تحت نظارت و حمایت باشد.

ارتقای کیفیت مراکز شبانه‌روزی موجود: در مواردی که نگهداری در مرکز ضروری است، این مراکز باید از پناهگاه‌های صرفاً نگهداری به «مراکز جامع توانمندسازی» تبدیل شوند که آموزش، درمان‌های روان‌شناختی ویژه تروما، آماده‌سازی برای زندگی مستقل و پیوند با جامعه را ارائه می‌دهند.

۴. سرمایه‌گذاری بر ارتقای سرمایه انسانی متخصص

اجرا در گروهی افراد آموزش‌دیده است.

آموزش اجباری و دوره‌ای برای همه ذی‌نفعان قضایی: تدوین و اجرای دوره‌های آموزشی جامع و اجباری برای «قضات دادگاه‌های اطفال و خانواده»، «دادیاران»، «کارشناسان دادگستری» و «وکلا دادگستری» در زمینه‌های: روان‌شناسی رشد کودک و نوجوان، تروما و آسیب‌های دوران کودکی، (پویایی‌های) خانواده‌های آشفته، اعتیاد و اثرات آن بر خانواده و مداخلات مبتنی بر شواهد.

حرفه‌ای‌سازی مددکاری اجتماعی: افزایش تعداد پست‌های سازمانی مددکاران اجتماعی در دادگستری و بهزیستی، ارتقای سطح تحصیلات و مهارت‌های تخصصی آنان از طریق دوره‌های کارآموزی عملی و فراهم آوردن شرایط کاری و مزایای مناسب برای جذب و نگهداری بهترین‌ها.

ایجاد تخصص «وکالت کودک»: تشویق و حمایت از شکل‌گیری نهاد وکالت مستقل کودک، به گونه‌ای که در تمامی مراحل دادرسی، منافع عالی کودک توسط وکیلی آموزش‌دیده که مستقل از والدین عمل می‌کند، نمایندگی شود.

۵. بازنگری اصلاحی در مقررات شکلی و ماهوی

برخی قوانین نیاز به هماهنگی با فلسفه حمایتی جدید دارند.

بازتعریف «حق ملاقات» در شرایط پرخطر: در مواردی که والد به دلیل اعتیاد شدید، اختلالات شخصیت خطرناک یا سابقه سوءاستفاده ثابت شده، تهدیدی برای امنیت جسمی یا روانی کودک محسوب می شود، دادگاه باید بتواند «ملاقات تحت نظارت اجباری» را در محیطی امن و توسط نهادهای تخصصی (مانند مراکز ملاقات تحت نظارت بهزیستی) تعیین کند و حتی در موارد بسیار شدید، به طور موقت یا دائم این حق را معلق نماید. «منافع عالیه کودک» باید بر «حقوق والد» به صورت مطلق اولویت داشته باشد.

تسریع در فرآیندهای دادرسی اطفال: ایجاد «شعب ویژه با اولویت رسیدگی» برای پرونده های کودکان در وضعیت مخاطره آمیز، به منظور کاهش زمان تصمیم گیری و جلوگیری از تثبیت آسیب در طول رسیدگی قضایی طولانی. تقویت ضمانت های اجرایی برای تصمیمات دادگاه: ایجاد مکانیزم های نظارتی مؤثر برای اطمینان از اجرای احکام دادگاه، مانند حضور مددکار اجتماعی برای نظارت بر اجرای برنامه والدگری مشترک یا شرکت والد در دوره های درمانی.

۶. استقرار نظام پایش و ارزیابی مبتنی بر داده و پژوهش

سیاست گذاری بدون داده، شتاب در تاریکی است.

راه اندازی «نظام ملی رصد کودکان در معرض خطر»: این نظام باید با رعایت کامل حریم خصوصی، داده های کمی و کیفی درباره شیوع، علل و پیامدهای وضعیت های مخاطره آمیز (از جمله طلاق و اعتیاد والدین) را به طور مستمر جمع آوری، تحلیل و منتشر کند.

الزام به ارزیابی تأثیر برنامه ها: هر یک از مداخلات و برنامه های حمایتی (از مشاوره پیش از طلاق تا مراکز بازتوانی) باید دارای «شاخص های نتیجه بخش» واضح بوده و به صورت دوره ای توسط نهادهای ناظر مستقل مورد ارزیابی قرار گیرند تا اثربخشی آنها سنجیده شده و منابع به برنامه های مؤثرتر هدایت شوند.

تشویق و حمایت از پژوهش های کاربردی میان رشته ای: تخصیص گرنت های پژوهشی ویژه برای مطالعه طولی بر روی کودکان در معرض خطر، ارزیابی کارآمدی قانون ۱۳۹۹ و آزمودن مدل های بومی مداخله.

غلبه بر چالش عمیق بزهکاری فرزندان ناشی از طلاق و اعتیاد والدین، چیزی فراتر از یک وظیفه قضایی یا بهزیستی است؛ این یک «مسئولیت ملی و آزمونی برای تاب آوری اجتماعی» است. این مسیر، تنها با «عزمی راسخ در بالاترین سطوح حکمرانی»، «تخصیص منابع مالی و انسانی کافی» و خلق «هماهنگی استراتژیک بین قوای سه گانه و نهادهای مدنی» هموار خواهد شد. هدف نهایی، ساختن شبکه ای ایمن از حمایت است که هیچ کودکی به دلیل فروپاشی کانون خانواده، محکوم به تکرار چرخه محرومیت و جرم نباشد. تحقق این امر، نه تنها عدالت را برای کودکان امروز به ارمغان می آورد، بلکه سرمایه ای گران قدر برای امنیت، سلامت و پیشرفت ایران فردا خواهد بود.

فهرست منابع

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران.

قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲).

قانون حمایت از اطفال و نوجوانان (مصوب ۱۳۹۹).

قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱).

قانون مبارزه با مواد مخدر (اصلاحات متعاقب).
آیین نامه اجرایی قانون حمایت از اطفال و نوجوانان.

ب) کتب

۸. آتش پور، سید حمید. (۱۳۹۶). جرم شناسی روانی. تهران: انتشارات سمت.
۹. بیات، علی. (۱۳۹۸). سیاست جنایی ایران در قبال اطفال و نوجوانان بزهکار. تهران: نشر میزان.
۱۰. رایجیان اصلی، مهرداد. (۱۳۹۵). حقوق کیفری اطفال و نوجوانان. تهران: نشر دادگستر.
۱۱. صفاری، علی. (۱۳۹۷). کیفرشناسی: مبانی، اصول و نظریه ها. تهران: انتشارات جنگل.
۱۲. غلامی، حسین. (۱۳۹۹). مقدمه ای بر جرم شناسی. تهران: انتشارات سمت.
۱۳. محسنی، مرتضی. (۱۳۹۲). بررسی جامعه شناختی طلاق در ایران. تهران: انتشارات جامعه شناسان.

ج) مقالات

۱۴. جلیلی راد، اعظم و علی آبادی، محسن. (۱۳۹۳). بررسی رابطه بین طلاق والدین و گرایش به رفتارهای انحرافی در بین نوجوانان شهر تهران. فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، ۹(۳۱)، ۵۶-۳۵.
۱۵. سلطانی، محمد؛ رضوانی، محمود و محمدی، ابراهیم. (۱۳۹۴). بررسی رابطه طلاق و اعتیاد والدین با بزهکاری کودکان (مطالعه موردی: کانون اصلاح و تربیت تهران). مجله حقوقی دادگستری، ۸۲، ۱۵۲-۱۲۷.
۱۶. قربانی، فاطمه. (۱۳۹۵). تأثیر اعتیاد والدین بر بزهکاری نوجوانان: یک مطالعه کیفی. پژوهش های جرم شناسی، ۱۲(۲۴)، ۸۳-۱۰۸.
۱۷. محمدنسل، غلامرضا و همکاران. (۱۴۰۰). واکاوی اثربخشی قانون حمایت از اطفال و نوجوانان ۱۳۹۹ در مرحله اجرا: چالش ها و فرصت ها. مجله تحقیقات حقوقی، ۲۴(۹۵)، ۲۵۵-۲۲۹.

د) گزارش ها و آمار

۱۸. ستاد مبارزه با مواد مخدر. (۱۴۰۱). گزارش سالانه وضعیت اعتیاد در ایران. تهران: دبیرخانه ستاد.
۱۹. سازمان ثبت احوال کشور. (۱۴۰۲). سالنامه آماری جمعیتی. تهران: اداره کل آمار و اطلاعات.

منابع لاتین

a) Books

20. Agnew, R. (1992). *Foundation for a General Strain Theory of Crime and Delinquency*. Criminology, 30(1), 47-87.
21. Akers, R. L. (1998). *Social Learning and Social Structure: A General Theory of Crime and Deviance*. Boston: Northeastern University Press.
22. Amato, P. R. (2000). *The Consequences of Divorce for Adults and Children*. Journal of Marriage and Family, 62(4), 1269-1287.
23. Bowlby, J. (1969). *Attachment and Loss: Vol. 1. Attachment*. New York: Basic Books.
24. Hirschi, T. (1969). *Causes of Delinquency*. Berkeley: University of California Press.
25. Kandel, D. B., et al. (1998). *Parenting and Adolescent Problem Behavior: A Longitudinal Study*. Child Development, 69(6), 1642-1656.
26. Sampson, R. J., & Laub, J. H. (1993). *Crime in the Making: Pathways and Turning Points Through Life*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

b) Articles

27. Amato, P. R. (2001). *Children of Divorce in the 1990s: An Update of the Amato and Keith (1991) Meta-Analysis*. Journal of Family Psychology, 15(3), 355-370.
28. D'Onofrio, B. M., et al. (2007). *A Genetically Informed Study of the Processes Underlying the Association Between Parental Divorce and Offspring Adjustment*. Developmental Psychology, 43(4), 800-812.
29. Hussong, A. M., et al. (2010). *Children of Alcoholic Parents: A Review of Empirical Findings*. In: S. A. Brown & R. A. Zucker (Eds.), *The Oxford Handbook of Substance Use and Substance Use Disorders* (Vol. 1). Oxford University Press.
30. Wells, L. E., & Rankin, J. H. (1991). *Families and Delinquency: A Meta-Analysis of the Impact of Broken Homes*. Social Problems, 38(1), 71-93.

c) Reports & Documents

31. UNICEF. (2021). *Child Protection: Preventing and Responding to Violence, Abuse and Neglect*. New York: UNICEF.
32. World Health Organization (WHO). (2020). *Adverse Childhood Experiences (ACEs): Evidence Brief*. Geneva: WHO.